

شده است. به علاوه، نگاهی به سایر حوزه‌های فرهنگی میبین آن است که این مباحث فراتر از رشته‌های علمی دانشگاهی به داخل فیلمهای هنری، شعر و ادبیات نیز رسوخ کرده است. ویژگی بارز این مباحث رضایت بخشی و جذابیت آن برای تعداد قابل ملاحظه‌ای از یهودیان اسرائیلی است که علاقه مند به تأمل در رفتار گذشته و حال اسرائیل در خصوص «اعراب» بوده‌اند. با این حال، لازم به یادآوری است که این مباحث، علی‌رغم کاربرد وسیع آن برای کل جامعه، هنوز صرفاً در حد یک کار روشنفکرانه است و فراتر از آن نتوانسته برد قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. مباحث دانشگاهی اسرائیل دربارهٔ صهیونیسم در سالهای دههٔ ۱۹۸۰ با انجام پژوهشهایی که دربرگیرندهٔ تصورات نوینی از تاریخ گذشته و حال جامعهٔ یهودی فلسطین در مغایرت با انگاره‌های عمومی و حافظهٔ جمعی بوده، آغاز شد. این کارهای پژوهشی بسیاری از باورهای مقدس صهیونیسم را به چالش کشید و اعتبار آنها را برای نسل معاصر زیر سؤال برد. نویسندگان

نقد علمی پساصهیونیستی در مورد اسرائیل و فلسطینی‌ها*

ایلان پاپ

ترجمه: احمد رشیدی

کارشناس ارشد علوم سیاسی

در طول دههٔ گذشته، دانشگاههای اسرائیل عرصه‌ای برای آغاز بحثهای حیاتی در مورد تاریخ و جامعه‌شناسی اسرائیلی بوده است. در سالهای اخیر این مباحث از طریق مقالاتی که در مطبوعات به چاپ می‌رسد و حتی برنامه‌هایی که در رسانه‌های گروهی سخن پراکنی به اجرا در می‌آید، وارد حوزهٔ عمومی

* Ilan Pappé "Post-Zionist Critique on Israel and the Palestinians, Part I: The Academic Debate," *Journal of Palestine Studies*, Vol. XXVI, No. 2, Winter 1997, pp. 29-41.

این آثار همچنین نقش ایفا شده به وسیلهٔ مؤسسات آکادمیک اسرائیل در جهت شکل دادن به انگاره‌ها و تفاسیر صهیونیستی از رویدادهای فلسطین را مورد انتقاد قرار دادند. آنها به صورت مستقیم و غیر مستقیم به ساختار شکنی آثار و جریان اصلی و مسلط دانشگاهی در اسرائیل، در مورد تاریخ فلسطینیها و جامعهٔ یهودی معاصر پرداختند. این دانش پژوهان در افکار عمومی اسرائیل به طور نسبتاً گسترده‌ای به مثابهٔ یک «پدیدهٔ فرهنگی» تلقی شده‌اند و مطبوعات محلی آنها را با عنوان دانشوران «پسا صهیونیست» مورد خطاب قرار می‌دهند؛ اصطلاحی که بسیاری از این دانش پژوهان آن را قبول نداشته و از پذیرش آن امتناع می‌کنند.^۱ با وجود این از آنجا که این اصطلاح، مفهوم زیبایی برای تبیین ماهیت گفته‌های این دانش پژوهان می‌باشد، ما نیز در این نوشتار این مفهوم را در حد وسیعی، نه تنها برای همهٔ کسانی که آثار جریان اصلی جامعهٔ دانشگاهی اسرائیل را مورد تجدید نظر قرار داده‌اند به کاربرده ایم، بلکه آن را به هنرمندان، داستان نویس‌ان و کلیهٔ کسانی که گفتمان فرهنگی

جدیدی به کار بسته‌اند نیز تعمیم داده ایم. اصطلاح «پسا صهیونیسم» با مفهوم «ضد صهیونیسم» و درک «پست مدرنیستی» از رویدادها پیوند نزدیکی دارد. در واقع، به واژهٔ مناسبی تبدیل شده است که گروه‌های یهودی صهیونیست و ضد صهیونیست را در عرصه‌های دانشگاهی و سیاسی اسرائیل بهم پیوند می‌دهد. در میان آثار پسا صهیونیستی متعلق به کسانی که خود را صهیونیست جلوه می‌دهند به اندازهٔ آثار کسانی که آشکارا خود را ضد صهیونیست معرفی می‌کنند گرایش‌هایی برخلاف ایده‌های صهیونیسم مشاهده می‌شود. گفتنی است که دانش پژوهان «پسا صهیونیست» یا «تاریخدانان نوین» و «جامعه‌شناسان نوین» اولین کسانی نیستند که جهت‌گیریهای صهیونیستی گذشته و حال اسرائیل را به چالش کشیده‌اند. بلکه پیشگامان آنها در جناح چپ اسرائیل، در میان اعضای «حزب کمونیست»^۲ گروه‌های حاشیه‌ای نظیر «ماپام»^۳ قابل ملاحظه هستند، اما از آنجا که اینها جامعه‌شناس یا تاریخ‌دان حرفه‌ای نبودند جهت‌گیری ایدئولوژیک آنها

را به راحتی می توان با این ادعا که یافته های آنها به مثابه ادعای صرف فعالین سیاسی در ورای محدوده اجماع ملی می باشد، مورد انکار قرارداد.^۴ بنابراین، «تاریخ دانان نوین» و «جامعه شناسان نوین»، از آنجا که از سوی محافل رسمی دانشگاهی به کار تدریس و تحقیق در مورد وقایع کشور برگزیده شده اند، اولین کسانی بودند که باورهای متعارف را از درون نظام به چالش طلبیدند.

اما قسمت دیگر معادله، یعنی «پست مدرنیسم» برآمده از تمایلات برخی گروه‌هایی است که به وضعیت کنونی اسرائیل به عنوان مرحله ای می نگرند که در آن بسیاری از باورهای صهیونیستی در آستانه انحطاط قرار گرفته، اما معلوم نیست که چه چیزی جایگزین آنها می شود. بنابراین، با به عاریت گرفتن گفتمان پست مدرنیسم، دانش پژوهان نوین باورهای متعارف را ساختار شکنی کرده، اما با این گفتمان قادر به بازسازی آنها نیستند. برخی از این دانش پژوهان در مورد آینده بر این باورند که اسرائیل کشوری برای همه شهروندانش خواهد بود و نه یک دولت

یهودی و همین باور برای آنها مایه امیدواری است. در مقابل، بسیاری از آنها در ترسیم چشم انداز آینده بر این باورند که آینده آمیخته با منازعات فرهنگی-اجتماعی درازمدت بین اجزای مختلف تشکیل دهنده جامعه اسرائیل خواهد بود. از لحاظ زمان شناسی، نقد پست مدرنیستی تنها به دنبال مباحثه ای که [پیشتر] در خصوص جنگ ۱۹۴۸ شروع شده بود ظهور یافت؛ مباحثه ای که به لحاظ ماهیتی صرفاً پوزیتیویستی بوده و با هیچ یک از مجموعه های فرا تاریخی و مباحث نظری مرتبط نبوده است. اکنون در این جا ما تحقیق خود را با «تاریخ نوین» جنگ ۱۹۴۸ آغاز می کنیم.

چالش پوزیتیویستی؛ تاریخ دانان نوین
جریان اصلی تاریخ شناسی در اسرائیل در پی ترکیب رهیافت‌های پوزیتیویستی و ایدئولوژیک در مطالعه تاریخ بوده که اساساً ترکیبی غیر ممکن است. در این جریان، یافته های به دست آمده از منابع آرشیوی برای اثبات اعتبار اخلاقی ادعاهای صهیونیستی به کار گرفته شده است.

رہیافت پوزیتیویستی به کار گرفته شده برای تبیین تاریخ گذشته و حال اسرائیل، مسایل نظری و متدولوژیک را که لازمه اطمینان بخشی و درستی اعتبار علمی باورهای صهیونیستی است، مورد غفلت قرار داده است. تحقیقاتی که در چارچوب این رہیافت صورت گرفته مبتنی بر تحلیل گزینشی محض بوده؛ یعنی از اسناد و مدارک ضبط شده در آرشیوها با ادعای شرح و تفسیر صادقانه رویدادها، به صورت گزینشی برای تبیین گرایش خاصی استفاده کرده اند. تحت چنین شرایطی، اختلاط پارادایم ایدئولوژیک، قوم مداری مدرسی و کتابداری غیرعلمی تا دهه ۱۹۷۰ به وسیله تاریخ شناسی تجدید نظر طلب در مورد ماهیت جنگ سال ۱۹۴۸ (جنگی که هنوز تشکیل دهنده انگاره ها و افسانه های ملی اسرائیل است) به چالش کشیده نشد. پیش از پیدایش تاریخ نویسی جدید، دپارتمانهای دانشگاهی که رسالت آموزش تاریخ صهیونیسم را برعهده داشتند، به شکلی تک بعدی و کلیشه ای به جنگ سال ۱۹۴۸ و سراسر دوره قیمومیت بریتانیا بر فلسطین نگاه می کردند. برای

دپارتمانهای مذکور، وقایع سال ۱۹۴۸، تجلی اوج فرآیند غایت شناسانه رستگاری و رنسانس خلق یهود بوده است. بنابراین نقش تاریخدان نیز به بازسازی این معجزه و کرامت الهی محدود می شد که با خیزش ملی صهیونیستی در دهه ۱۸۸۰ شروع می شد و با «جنگ آزادیبخش» سال ۱۹۴۸ علیه بریتانیا، پایان می یافت. گفتنی است که ترمینولوژی اسرائیلی در خصوص این جنگ به گونه ای است که آن را دارای جایگاهی برابر با جنبشهای آزادیبخش جهان سوم معرفی می کند؛ به نحوی که نمی توان مسئله جنگ برضد اعراب را در آن متن گنجانند. در واقع، دو اصطلاحی که برای تبیین جنگ سال ۱۹۴۸ به کار گرفته شده مبین جهتگیری جنگ برضد اعراب نیست. این اصطلاحات «استقلال» (Azmut) و «آزادی» (Shihru) هستند؛ «استقلال» از تحت سلطه و استعمار بریتانیا و «آزادی» از یوغ تبعیت و آوارگی^۵ Diaspora. البته این بدان معنا نیست که «اعراب» به هیچ وجه در تاریخ شناسی صهیونیستی جنگ ۱۹۴۸ مورد اشاره قرار نگرفته اند، بلکه هرگاه تاریخ

جنگ ۱۹۴۸ و سالهای قبل از آن در دورهٔ قیومیت مورد تحقیق و بازشناسی قرار گرفته، اعراب به عنوان معضل جداگانه‌ای در نظر گرفته شده‌اند که یهودیان می‌باید با آنها درگیر شوند تا بر آنها فایق آیند. در اینجا دیگر پیام داستان واضح است: یهودیان در فلسطین بر تمام موانع پیروز شدند. تاریخ شناسان صهیونیست در تبیین مسئلهٔ عدم توازن میان اقلیت یهود و اکثریت اعراب، در هیچ برهه‌ای به اندازهٔ سال ۱۹۴۸ به طور واضح کار نکرده‌اند؛ برهه‌ای که طبق نگرش آنها جامعه یهودی، متشکل از نجات‌یافتگان از فاجعهٔ هولوکوست^۶ با خشونت و مبارزه طلبی حکومت بریتانیا و جهان متحد عربی که برای یک جنگ مخرب آماده بودند، روبه‌رو بود. به همین جهت، پیروزی بر این موانع در تاریخ شناسی سنتی یهود پدیدهٔ معجزه آسایی معرفی شده که با مهارت و استادی دیوید بن گوریون^۷ و قهرمانگرایی سربازان به نتیجه رسیده است. تاریخدانان در حاشیه احیای این قهرمانگرایی در میدان به بررسی پرداخته و تصمیمات تاکتیکی اتخاذ شده در آن را مورد تحلیل قرار داده‌اند.^۸ وظیفهٔ شرح

و تحلیل مسایل مربوط به اعراب در این قضیه به تشکیلات شرق شناسی اسرائیلی واگذار شده است. به طور کلی، دانش پژوهان شرق شناس در تحقیقاتشان بیشتر از تاریخ شناسان صهیونیستی در دیار تمانهای یهودی جانب بی طرفی را رعایت کرده‌اند. با وجود این به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها نسبت به مطالعهٔ جنگ سال ۱۹۴۸ و امور فلسطینی‌ها علاقه نشان نداده‌اند. حتی برجسته‌ترین آنها یعنی یهوشا پورات (Yehosha porath)، اولین کسی که دیدگاه تعدیل یافته‌ای در مورد فلسطینیها ارایه کرد، هرگز در مورد جنگ سال ۱۹۴۸ مطلبی به نگارش در نیاورد و آرشیوها را تنها تا سال ۱۹۳۹ مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. به علاوه علاقه و اشتیاق او به این موضوع در آثار آکادمیک بعدی اش بیش از پیش کاهش یافت.^۹ تعداد اندکی از شرق شناسان اسرائیلی که دربارهٔ جنگ سال ۱۹۴۸ مطالبی به نگارش در آورده‌اند، از پرداختن به تراژدی فلسطینیها (نکبه) اجتناب ورزیده و هیچ نظری مبتنی بر اهمیت طرف فلسطینی ارایه نکرده‌اند.^{۱۰} برعکس به

جای آن بر مانور های سیاسی و نظامی جهان عرب قبل و بعد از جنگ در بیرون از فلسطین تأکید کرده اند. به همین صورت، زمانی که بسیاری از شرق شناسان نسل اخیر اسرائیل در خصوص ساف مطالبی نوشته اند، آنها به استثنای موشه شمش (Moshe Shemesh)، سال ۱۹۴۸ را به مثابه نقطه شروع در نظر نمی گیرند. پیامد همه اینها ناپدید شدن فلسطینیهای سال ۱۹۴۸ از حوزه پژوهشهای آکادمیک اسرائیل بود.^{۱۱}

فقدان تراژدی فلسطین در محاسبات تاریخی اسرائیل، شاخصه نگرش قسمت عمده شرق شناسان این کشور بوده است. دید تاریخ شناسانه آنها نسبت به فلسطینیها تا دهه ۱۹۸۰ به صورت یکپارچه بر پایه تعصب و قشری نگری بوده است. مردم بومی ساکن سرزمین فلسطین در اواخر دوره عثمانی، در نگرش آنها به مثابه یک عنصر حاشیه ای در چشم انداز جغرافیایی سرزمین موعود و خالی، که منتظر رهایی است، در نظر گرفته شده است. بنابراین، فلسطینی ها در بین سالهای ۱۹۴۸-۶۷ به عنوان یک موضوع پژوهش آکادمیک نادیده گرفته شده اند و در جاهای مختلف با

عنوان پناهندگان مورد اشاره قرار گرفته اند. از سال ۱۹۶۷ آنها با عناوینی چون «تروریست» و «تهدید گر» معرفی شده اند، اگرچه ماهیتاً چنین خصوصیتی نداشتند. با این همه در رایه چنین تصویری از فلسطینیها به عنوان بازیگر مستقل به آنها نگریسته نشده و برعکس به عنوان جزئی از مهره های تشکیل دهنده جامعه عربی در توطئه برای براندازی دولت یهود در نظر گرفته شده اند. این امر بدان دلیل است که شناسایی - هر چند سطحی - استقلال یک گروه ملی که برای احقاق حقوق خویش مبارزه می کند، با انگاره ها و افسانه های صهیونیستی، نظیر «چیرگی معجزه آسای اقلیت بر اکثریت» در تقابل قرار می گرفت و بی تردید با در نظر گرفتن ادعاهای دیگر صهیونیستها، از جمله اینکه فلسطینیها فرار را بر مبارزه ترجیح دادند، قهرمانگرایی سال ۱۹۴۸ در روایت صهیونیستی به چالش کشیده شده و درستی آن زیر سؤال می رفت، زیرا در اینجا این سؤال مطرح می شود که اگر فلسطینیها بدون مبارزه گریختند، بنابراین قهرمانگرایی سال ۱۹۴۸ جایگاهش کجاست؟ چنین

وضعیت پیچیده‌ای، ساده‌ترین راه برای گریز از مخمصه، نادیده گرفتن طرف فلسطینی و در صورت ممکن، نپرداختن به کل جنگ سال ۱۹۴۸ بوده است.

اولین تغییر قابل ملاحظه در این وضعیت، زمانی به وقوع پیوست که برخی از دانش‌پژوهان اسرائیلی به بررسی در مورد جنگ سال ۱۹۴۸، به عنوان یک موضوع مورد مطالعه، اظهار علاقه کردند و هر دو طرف مناقشه (یهودیان و فلسطینیها) را در تحقیقاتشان مورد بررسی و تحلیل قرار دادند و به نظریه پردازی نقادانه درباره رفتارها و مواضع درگیر پرداختند. نتیجه آن شد که تصویر تاریخ‌شناسانه نوینی - متفاوت از آن چیزی که برای سالیان متمادی در تبیین نظامهای فرهنگی و آموزشی اسرائیل تداوم یافته بود - پدیدار گشت. این تصویر نوین، ضمن آنکه عناصری از انگاره‌های صهیونیستی را با خود به همراه داشت، بخشهای زیادی از روایت تاریخ‌شناسانه فلسطینی را نیز گزینش کرده بود. این تحول در پی گشایش آرشیوهای مربوط به جنگ سال ۱۹۴۸ پس از سپری شدن دوره سی ساله عدم انتشار اسناد آن در اسرائیل،

بریتانیا و ایالات متحده به وقوع پیوست دانش پژوهانی که به این آرشیوها دست یافتند در تحقیقاتشان به وسیله یک ایدئولوژی و درک پسا صهیونیستی هدایت شدند. چنین تحقیقاتی در اسرائیل پس از انتشار اسناد در سال ۱۹۷۸ و به عبارت دیگر در طول جنگ لبنان و در جریان انتفاضه، شیوع پیدا کرد. در واقع بروز اختلاف در خصوص جنگ لبنان و نحوه برخورد با فلسطینیها، شکاف نسبتاً شفافی را در اسرائیل بین اردوی متمایل به صلح و اردوی ملی گرای متعصب و توسعه طلب به وجود آورد. به همین دلیل، دانش پژوهانی که بر روی داده‌های اسناد منتشر شده جدید کار کردند، باورهای سنتی تلقین شده در مورد تاریخ کشورشان را متحول ساختند.

به علاوه، انتفاضه بخش جدیدی در عرصه گفت و گوی اسرائیلی - فلسطینی گشود که اساساً به وسیله دانش پژوهان هدایت می شد. جالب آنکه این گفت و گو برای اولین بار نویسندگان اسرائیلی را با آن بُعد از تاریخ کشورشان آشنا کرد که با دیدگاه آکادمیک گروههای رادیکال در مورد فلسطینیها در تقابل بود. برای بسیاری از

آنها این رویارویی، اولین فرصت شناخت علمی را در مورد چیزهایی که تا آن موقع تبلیغات محض تلقی می شد فراهم آورد. در نتیجه، ناخرسندی و بعضاً چالشهایی در روایت تاریخی اسرائیلی ظهور کرد. بالاتر از همه، دانش پژوهان اسرائیل نسبت به تضاد اساسی موجود بین آرزوهای ملی صهیونیستها و عملکردهایشان به زبان مردم بومی سرزمین فلسطین، آگاهی یافتند. سرانجام اینکه تحول هویت و احساس ملی در میان شهروندان فلسطینی اسرائیل^{۱۲} به شکل گیری جریان آکادمیک «پسا صهیونیستی» اسرائیل کمک قابل ملاحظه ای کرد. در برخی موارد، شناسایی طرف دیگر قضیه، حتی تا حد گزینش آن به عنوان طرف واقعی و اصلی قضیه، پیامد یک ایستار ایدئولوژیک مشخص بوده است؛ به عبارت دیگر، نتیجه گزینش راهیابی چند روایتی پست مدرن به تاریخ بوده است.

چالشگران پس از آنکه توسط یکی از آنها به نام بنی موریس (Benny Morris) با عنوان «مورخین نوین» مورد خطاب قرار گرفتند، به این نام مشهور شدند، اما این اصطلاح که از ترمینولوژی اروپایی

«تاریخ نوین» به عاریت گرفته شده، گمراه کننده است. مفهوم «تاریخ نوین» در اروپا بیانگر یک کار میان رشته ای برای جایگزین کردن تاریخ گزینشی و دیپلماتیک با چشم انداز وسیع اجتماعی و عمل کردن به صورت غیر گزینشی بوده است. در مقابل، «مورخین نوین» اسرائیلی، همانند اسلافشان در جریان اصلی تاریخ نگاری، به تحلیل گزینشی سیاستها و هواداری از روش شناسی پوزیتیویستی پرداخته اند. به این دلیل، شایسته است آنها، همانند تاریخ نگاران آمریکایی عرصه جنگ سرد، تحت عنوان «تجدیدنظرطلبان» مورد توصیف قرار گیرند. کارهای «مورخین نوین»، با تقویت یکدیگر، این ادعاهای صهیونیستی را که جامعه یهودی در فلسطین در شامگاه جنگ سال ۱۹۴۸ در خطر نابودی قرار گرفته بود، به زیر سؤال بردند. آثار آنها بیانگر این مطلب است که جهان عرب متلاشی شده نمی توانست قادر به حمایت از شاخه های شبه نظامی فلسطین به منظور مبارزه برای تسلط بر فلسطین پس از دوران قیمومیت باشد. آنها نشان داده اند که سرانجام وقتی جامعه

عرب در ۱۴ مه ۱۹۴۸ نیرو‌هایی به میدان نبرد فرستاد، تعداد آن نیروها زیادتر از نیروهای اسرائیلی نبود و برعکس، در مقایسه با نیروهای اسرائیلی نیروهای اعراب فاقد تجهیزات پیشرفته بوده و توان عملیاتی‌شان نیز بسیار ابتدایی و عقب مانده بوده است.^{۱۳} آنها همچنین استدلال کرده اند که مهمترین عاملی که می‌تواند پیروزی یهودیان را در صحنه نبرد توضیح دهد، تفاهم ضمنی آژانس یهود با کشور ماورای اردن است^{۱۴} که برطبق آن، این کشور در قبال قول خود مبنی بر عدم مخالفت با دولت یهود، اجازه می‌یافت که بدون جنگ بر کرانه باختری تسلط یابد. موفقیت یهودیان در صحنه دیپلماتیک به همکاری نادر بین دو ابرقدرت متخاصم در سال ۱۹۴۷ نسبت داده شده است، زیرا هریک از آنها برحسب منافعشان از جنبش صهیونیسم در برابر فلسطینی‌ها حمایت می‌کردند. به طور کلی، صهیونیست‌ها در اقلیت بخش بزرگی از افکار عمومی جهانی مبنی بر اینکه خیزش جنبش صهیونیسم با هولوکوست در ارتباط بوده است، موفق بودند، زیرا در آن روزها تعداد دیپلمات‌های

فلسطینی بسیار اندک بوده و به سختی می‌توانستند بازی دیپلماتیک را ببرند. بریتانیا نیز به نوبه خود به موج تمایلات جهانی در مورد صهیونیسم پیوست و حتی در فوریه ۱۹۴۸، تصمیم گرفت از تفاهم آژانس یهود با اردن هاشمی - که برطبق آن، فلسطین پس از دوره قیمومیت به زیان فلسطینی‌ها بین آنها تقسیم شده بود - حمایت به عمل آورد.^{۱۵}

«مورخین نوین»، همچنین افسانه مهاجرت (Exodus) داوطلبان فلسطینی‌ها را نیز زیر سؤال بردند. بنی مورس اولین کسی بود که بر مبنای اسناد منتشر شده جدید استدلال کرد که فلسطینی‌ها از موطنشان اخراج شدند. با وجود این، او ادعای تاریخ‌شناسانه فلسطینی‌ها مبنی بر اینکه اخراج ایشان قسمتی از طرح بزرگتر بوده - ادعایی را که برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ از سوی ولید خالدی مطرح شد^{۱۶} - قبول ندارد. چنین اختلاف عقیده‌ای نمایانگر آن است که هنوز شکاف قابل ملاحظه‌ای بین روایت ملی فلسطینی و «مورخین نوین» [اسرائیلی] وجود دارد.^{۱۷}

یک بخش از دیدگاه‌های

«مورخین نوین» که در روایت فلسطینی وجود ندارد، این ادعا است که بسیاری از رهبران کشورهای عرب و تشکیلات فلسطینی بعد از جنگ با مصالحه بر سر مسئله فلسطین بر مبنای پذیرش قطعنامه تقسیم ۱۹۴۷^{۱۸} و اسکان مجدد پناهندگان موافق بودند. با این همه اسرائیل از سوی «مورخین نوین» به عنوان چهره‌ای معرفی شده است که بسیار سختگیر و متخاصم بوده و به مصالحه و ایجاد فرصتی برای صلح اعتقادی ندارد.^{۱۹} آنچه را که در نگرش آنها به عنوان ماهیت واقعی رفتار، یا به عبارت بهتر بدرفتاری اسرائیل نسبت به جهان عرب و فلسطین در سال ۱۹۴۸ قلمداد می‌شود، در قالب یک متد پوزیتیویستی ترسیم شده است. آنها تصویری از اکثریت اسرائیلیها ارایه کرده‌اند که عدم بیداری و آگاهی آنها را برجسته می‌سازد؛ تصویری که واکنشهای تند و نگران کننده بسیاری از سرآمدان مردمی و خبرنگاران مطبوعاتی را برانگیخته است. «مورخین نوین» اسرائیلی، اگرچه در آثارشان زیاد به تبیین نقش محافل آکادمیک اسرائیل نپرداخته‌اند، اما زمانی که بحثهایشان به محافل عمومی کشیده شده، به وضوح آنها را

مورد سرزنش قرار داده و جریان اصلی آکادمیک را به خاطر مخفی کردن بخشهای ناخوشایند واقعه سال ۱۹۴۸ از عموم مردم، مقصر شناخته‌اند.

نقد بنیادی صهیونیسم؛ جامعه‌شناسان نوین

تحقیقاتی که در طول دهه ۱۹۸۰ در مورد وقایع سال ۱۹۴۸ صورت گرفت زمینه را هرچه بیشتر برای نقد بنیادی صهیونیسم و نقش آن در محافل دانشگاهی اسرائیل آماده کرد. به بیانی دقیقتر، تحقیقات جدید یا مطبوعات و رسانه‌های حامل پیام چنین تحقیقاتی، توانستند بر آگاهی عمومی تأثیر بگذارند. عملاً آمادگی برای تحقیق و تفحص در مورد ماهیت و جوهر صهیونیسم، پس از جنگ سال ۱۹۷۳ تبلور یافت، زیرا این جنگ در اسرائیل، اولین خدشه را در موانعی چون «تهذیب اخلاقی» (Moral Smugness) و «خرسندی از خویشتن» پدیدار کرد. مهمتر اینکه، در دوران آرامش نسبی پس از جنگ، تنش میان ساختار چند قومیتی و چند فرهنگی اسرائیل از یک سو و ایده‌های چندگانه پدران

بنیانگذار [صهیونیسم] از سوی دیگر، اوج گرفت. به این صورت آتش زیر خاکستر ناخرسندی و خصومت فرهنگی و اجتماعی جامعه اسرائیل در اوایل دهه ۱۹۷۰ در شکل اعتراض اجتماعی علیه شرارت‌هایی که از سوی دولت در جهت منزوی کردن جوامع یهودی محروم، مخصوصاً یهودیان مهاجر از آفریقای شمالی، اعمال می‌شد، فوران کرد. فعالین سیاسی جوان و پرجنب و جوش سپاهان اسرائیل، در اوایل دهه ۱۹۷۰ با تأسیس «جنبش پلنگان سیاه»^{۲۰} به این اختلافات دامن زدند. حامیان این جنبش، خواهان تحقق توزیع مجدد و عادلانه منابع اقتصادی و شناسایی هویت فرهنگی خویش، بودند. آنها پس از آنکه در رسیدن به هدف خود مبتنی بر تحرک بخشیدن به جناح چپ برای برآورده کردن خواسته‌هایشان ناکام ماندند، متوجه جناح راست شدند و توانستند توجه این جناح را به خود جلب کنند؛ جناحی که با تنظیم برنامه‌ها و خط مشی‌هایش برای یک جنبش توده‌ای، توانست در سال ۱۹۷۷ پیروز شود و مناخیم بگین (رهبر حزب لیکود)، با حمایت آنها به نخست‌وزیری برسد. در نتیجه این فرآیند، جناح چپ اسرائیل

پایگاه طبیعی خود را از دست داد، اما برخی از هوادارانش در محافل دانشگاهی شروع به کاوش در مورد علل شکل‌گیری این جنبش کردند. جنبش اعتراض سفاردی^{۲۱} (Sephardic)، یک امر اجتماعی داخلی بود که توجه جامعه‌شناسان را به خود جلب کرد. این جامعه‌شناسان نه تنها به دنبال بازسازی تاریخ گذشته اسرائیل بودند، بلکه در عین حال سعی می‌کردند گسترش جنبش اعتراض در اسرائیل را با استفاده از قالب‌های تئوریک و متدولوژیک تبیین کنند. جنبش اعتراض سفاردی موجب رشد احساسات ملی فلسطینیها در اسرائیل شد. به عبارت دیگر، خواسته‌های این جنبش موجب شد تا کسانی که از روایت تاریخی صهیونیسم جدا مانده و روایت تاریخی خودشان نیز در برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها تخریب شده بود، خواسته‌هایشان را مطرح کنند.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، دانشگاه‌های اسرائیل از طریق تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناختی ریشه‌های شکل‌گیری جنبش گروه‌های طرد شده را به صورت یک حکم معتبر علمی آرایه کردند،

اما آنها نتوانستند در تبیین وجوه سیاسی تحولات اسرائیل، موفقیت شایانی به دست آورند و تلاش آنها در جهت تبیین ارتباط مشکلات فلسطینیها با یهودیان سفاردی و زنان (به عنوان یک گروه اقلیت)، به نحوی که یک جبهه سیاسی هماهنگ تلقی شوند، همگی با شکست مواجه شد. با این همه این مسئله، بینش مردم پسندانه‌ای برای بسیاری از اعضای امیدوار جنبش اعتراض در دانشگاهها باقی گذاشت. این امر در پی وقوع جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲ به اوج خود رسید. به نظر می‌رسد که مباحثات عمومی درباره این جنگ به یک اندازه داستان سرایان، فیلم سازان، نمایشنامه نویسان، موسیقی دانان، شاعران، هنرمندان و روزنامه نگاران را به ارایه تفسیر غیر صهیونیستی از رویداد های گذشته و حال تشویق کرد. چالش ایجاد شده از سوی جامعه شناسان که ملهم از تحولات جهانی و پیشرفتهای تئوریک در علوم انسانی بود، ماهیت بسیار نسبی گرایانه و پست مدرنیستی داشت و بازتابی از خصوصیت افسون زدایی از بسیاری محافل دانشگاهی غربی بود که با سفسطه ها و تفکرات برآمده

از مفاهیمی چون «روشنگری» و «مدرنیته» همراه بود؛ مفاهیمی که مبین پیروزی علم و منطق بر انگاره های «غیر علمی» جهان غیر غربی می باشند. جامعه شناسانی که چنین طرز فکری را دنبال می کردند، رهیافت بسیار شکاکانه‌ای برای تحلیل وقایع و رویداد ها برگزیدند؛ مخصوصاً کاربرد این رهیافت برای تحلیل وقایع و رویداد هایی که منحصر به یک چارچوب ملی می شد، محسوستر بود.^{۲۲} از آنجا که محافل دانشگاهی اسرائیل، جز لاینفکی از محافل دانشگاهی غربی به شمار می روند، نباید چندان غیر منتظره باشد که موجب شود مورخین و جامعه شناسان اسرائیلی نیز در خصوص تاریخ خودشان دیدگاهی میان رشته ای، شکاکانه و ذهنی داشته باشند. داشتن چنین دیدگاهی به آنها، به عنوان یک روشنفکر اجازه می دهد همانند دانشوران آمریکایی که خواستار مطرح کردن ماهیت چند فرهنگی جامعه شان هستند، به تبیین نقش طرفهای دیگری چون فلسطینیها، سفاردیها و فمنیستها پردازند. همان طور که گفته می شود جامعه شناسان نوین منحصرأ

بر اساس داده‌های پیشینیان‌شان به نقادی کار آنها نمی‌پرداختند. آنها احساس نیاز می‌کردند که الگوهای اساسی به کار گرفته شده را مجدداً مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند و بر روی ناسازگاری و تناقض میان حمایت جریان اصلی دانشگاهی اسرائیل از فرآیند ملت‌سازی از یک سو و کار ویژه دانشگاه برای توسعه تحقیقات منسجم و انتقادی از سوی دیگر، تأکید کنند. جامعه‌شناسان نوین نسبت به مورخین طیف بسیار متفاوت و متنوعی بودند؛ برخی از آنها به شدت نسبی‌گرا بودند و برخی دیگر به شدت ضد صهیونیست. شاید به خاطر ساده کردن کار بوده است که یوری رام (Uri Ram) جامعه‌شناس همه آنها را «پساصهیونیست» لقب داد.^{۲۳}

وجه مشترک همه این چالشها بر مبنای این فرضیه انتقادی استوار بوده است که حافظه جمعی به طور رسمی از راه سیستم آموزشی و رسانه‌های جمعی شکل گرفته است. این فرضیه برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه حيفا مطرح شد؛ دانشگاهی که در آن، جریان اصلی جامعه‌شناسان اسرائیل متهم به

کاربرد متدولوژی‌هایی شده بود که از ادعاهای ایدئولوژیک صهیونیستها در مورد زمین و خلق یهود هواداری می‌کرد.^{۲۴} چنین تمایلاتی در اوایل دهه ۱۹۸۰، به وسیله جامعه‌شناسان معروفی چون باروخ کایمرلینگ (Baruch Kimmerling) و یوناتان شاپیرو (Yonathan Shapiro) با کاربرد تئوریهای مسلم و سازگار تقویت شد و به افشای ماهیت خودسرانه و دیکتاتور مآبانه سیستم سیاسی یهود که در طول دوره قیومیت شکل گرفته بود، پرداخت.^{۲۵} این کارها افسانه برگزیده شده از سوی مورخین صهیونیسم اسرائیل را مبنی بر اینکه عملکرد رهبران‌شان به وسیله ایدئولوژیهای لیبرالیستی و سوسیالیسم نوع دوستانه ترغیب می‌شد - همچنانکه هنوز هم مورخین با نفوذ و برجسته صهیونیسم چنین ادعایی دارند - به چالش کشیدند.^{۲۶} به هر حال، کمک عمده به این شیوه تفکر جدید، کاربرد دیدگاه استعماری در مطالعه تاریخ صهیونیسم بوده است. در این زمینه جامعه‌شناسان نوین اسرائیل بیشتر از مورخین نوین به روایت فلسطینی نزدیک

شدند. کاربرد دیدگاه نظری استعمار برای آنها این امکان را فراهم کرد که بدون آنکه متهم به اتخاذ گفتمان دست نخورده فلسطینیها شوند، صهیونیسم را به عنوان یک جنبش استعماری تلقی کنند.^{۲۷} گرشون شافیر (Gershon Shafir)، صهیونیسم اولیه را به عنوان نوع خاصی از جنبش استعماری در یک منطقه تحت استعمار تلقی کرد.^{۲۸} سایرین نیز چارچوبهای نظری و روش شناسانه را که تا آن زمان از سوی کسانی که یک ادعای ایدئولوژیک صرف و بی پرده را مورد تأکید قرار داده بودند، مورد استفاده قرار دادند.

موج جدید انتقاد گرایی

متعاقب ظهور آثاری با شیوه تفکرات فوق الذکر، موج بعدی دانش پژوهان، نه تنها در تاریخ و جامعه شناسی اهتمام ورزیدند، بلکه نگاهشان را به مسایل نظری و فرا تاریخی نیز معطوف کردند. بنابراین، علاوه بر اینکه آنها درباره گذشته و تاریخ شناسی رسمی قلم می زدند، درباره واکنشهای جریان اصلی دانشگاهی به «تاریخ نوین» نیز

مطالبی به نگارش در می آوردند. از این رو آنها به وسیله واکنشهای سخت و ناملازم روز افزون تحت فشار قرا گرفتند. دوتن از برجسته ترین دانش پژوهان اسرائیل چالش مذکور را با عنوان پایان گفتمان آکادمیک در اسرائیل مورد توصیف قرار داده اند؛^{۲۹} مرحله ای که می توان خاطر نشان کرد در آن گرایشهایی در میان دانش پژوهان «پسا صهیونیست» مبتنی بر قرائتهای چند فرهنگی و تاریخ شناسانه پسامدرنیستی (در معنای نسبی گرایی) از وقایع و رویدادهای جامعه اسرائیل در حال رشد است. بسیاری از نوشته های اخیر- همان طور که واقعاً در مباحث عمومی مطرح است- بر روی نقش محافل آکادمیک اسرائیل در بازسازی شیوه تاریخ شناسی صهیونیستی تأکید می کنند. این موج جدید دانش پژوهان که می توان آنها را به لحاظ روش شناسی «ساخت شکن» قلمداد کرد، افشای نقش ایفا شده از سوی محافل دانشگاهی در فرآیند ملت سازی- به بهای آزادی اندیشه و خود سنجی- را هدف قرار داده اند. برای مثال، این دانش پژوهان بر روی متون رسمی، محتویات و مضامین

موزه‌ها، رسوم، برنامه آموزشی مدارس و نمادهای ملی تأکید کرده‌اند و توجه خود را به شیوه‌ای که گروه مسلط اشکنازی^{۳۰} و روایتش موفق به انقطاع دیگران از حافظه ملی شده، معطوف کرده‌اند.^{۳۱} در اینجا برخی از این دانش پژوهان در نوشته‌هایشان شیوه انتقاد ادوارد سعید^{۳۲} از شرق شناسی غربی را به کار برده‌اند. این نوشته‌ها گفتمانهای انسان شناسانه، تاریخ شناسانه و جامعه شناسانه به کار گرفته شده در حوزه پژوهشهای متمرکز بر روی «اعراب» - شامل مصریها، یهودیان سفاردی و فلسطینیهای اسرائیلی - را افشا کرده‌اند.^{۳۳} به عنوان مثال، محتوای آثار نویسندگانی چون شلومو سویرسکی (Shlomo Swirski) و سامی سموحا (Sammy Samoocha)، از نظر گروه‌بندی فلسطینیها و یهودیان شرقی، به عنوان یک موضوع مورد مطالعه، در مغایرت با کیان صهیونیسم و چیزی که تحلیلهای آکادمیک صهیونیستی بر آن قائم بوده است، قرار دارد.^{۳۴} سایر محققان نیز نقش ایفا شده به وسیله محافل آکادمیک اسرائیل در جهت تمهید اساس علمی برای سیاستهای

سرکوب گرایانه و پذیرش بی قید و شرط موجودیت حکومتی را افشا کرده‌اند.^{۳۵} در این زمینه آثار یوری رام - کسی که چگونگی تحلیل جامعه شناختی از جامعه اسرائیل در طول تاریخ را مورد بررسی قرار داده - از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رام نشان داده است که چگونه جامعه شناسان صهیونیست با مهارت و استادی تمام نظریه‌های مناسب برای مفاهیمی چون «جمع‌آوری تبعیدیها» و «کانون اختلاط مردم مختلف» فراهم کرده‌اند. نظریه‌هایی که ماهیت ناهمگون جامعه چند فرهنگی و چند قومی اسرائیل را مورد انکار قرار داده‌اند و به منظور از بین بردن هرگونه مخالفت با سلطه فرهنگی اروپای شرقی که ممکن بود ناشی از رقابت فرهنگی نظیر رفتار یهودیان مهاجر از کشورهای عربی باشد، به کار گرفته شده‌اند.^{۳۶}

تزریق مسایل معنوی و اخلاقی به تحقیقات آکادمیک بر روی صهیونیسم و اسرائیل روزنه‌ای برای ارزیابی جدید از هولوکوست و تأثیر آن بر روی جامعه اسرائیل گشود. این امر، صبغه غلیظ پوزیتیویستی به خود گرفته و محققان را به مطالعه مجدد

موزه‌ها، رسوم، برنامه آموزشی مدارس و نمادهای ملی تأکید کرده‌اند و توجه خود را به شیوه‌ای که گروه مسلط اشکنازی^{۳۰} و روایتش موفق به انقطاع دیگران از حافظه ملی شده، معطوف کرده‌اند.^{۳۱} در اینجا برخی از این دانش پژوهان در نوشته‌هایشان شیوه انتقاد ادوارد سعید^{۳۲} از شرق شناسی غربی را به کار برده‌اند. این نوشته‌ها گفتمانهای انسان شناسانه، تاریخ شناسانه و جامعه شناسانه به کار گرفته شده در حوزه پژوهشهای متمرکز بر روی «اعراب» - شامل مصریها، یهودیان سفاردی و فلسطینیهای اسرائیلی - را افشا کرده‌اند.^{۳۳} به عنوان مثال، محتوای آثار نویسندگانی چون شلومو سویرسکی (Shlomo Swirski) و سامی سموحا (Sammy Samoocha)، از نظر گروه‌بندی فلسطینیها و یهودیان شرقی، به عنوان یک موضوع مورد مطالعه، در مغایرت با کیان صهیونیسم و چیزی که تحلیلهای آکادمیک صهیونیستی بر آن قائم بوده است، قرار دارد.^{۳۴} سایر محققان نیز نقش ایفا شده به وسیله محافل آکادمیک اسرائیل در جهت تمهید اساس علمی برای سیاستهای

آرشیوها واداشته است. با این وصف این مسئله، حساسیت ایدئولوژیک پیدا کرده و احساسات جامعه یهودی را برانگیخته است، زیرا توجه ویژه ای که این مطالعات به شیوه رفتار رهبری محلی یهود در جریان هولوکوست کرده برای مثال این واقعیت را آشکار کرده است که رهبری محلی یهود دقیقاً در آستانه هولوکوست فقط به نجات یهودیانی که مایل به مهاجرت به اسرائیل بوده و یا به لحاظ فیزیکی و روانی قادر به مشارکت در شکوفایی جامعه یهودی بوده اند، فکر می کردند. در کتاب «از فاجعه تا قدرت» اثر ایدیت زارتال (Idit Zartal) این نکته را در می یابیم که برخورد «یهودیان بومی فلسطین» (Sabra) نسبت به نجات یافتگان هولوکوست و وضعیت اسفبار آنها خشن و تحقیر آمیز بوده و همین مسئله تأثیر عمیقی بر اذهان جریحه دار شده بازماندگان هولوکوست که به فلسطین مهاجرت کرده بودند گذاشته است.^{۳۷} در نوشته های اخیر، اسرائیل به عنوان یک جامعه میلیتاریستی معرفی شده و این مسئله جنجال زیادی در پی داشته است. در این گونه نوشته ها اگرچه بین نمونه اسرائیلی

جامعه میلیتاریستی و حافظه تاریخی متعارف اروپایی از چنین جامعه ای رابطه مستقیمی مشاهده نمی شود،^{۳۸} شاهد تبیین دو جنبه از ماهیت نظامیگری جامعه اسرائیل هستیم که عبارتند از: یکم، تأثیر واقعی آن بر عملکرد کشور و دیگری، نوع ملاحظات امنیتی به کار گرفته شده در جهت سیاستهای تبعیض آمیز.

دانش پژوهانی که چنین مطالبی را عنوان کرده اند، اساساً مایل بوده اند تا ویژگی نظامیگری اسرائیل را محصول تاریخ آن تلقی کنند، به همین منظور آنها مجبور بودند که به شدت بر تحلیلهای مورخین پوزیتیویستی چون بنی موریس تکیه کنند؛ زیرا موریس کسی بود که آرشیوهای نظامی مربوط به سال ۱۹۴۸ و دهه ۱۹۵۰ اسرائیل را برای تبیین دقیق ماهیت توسعه طلبانه و تجاوز کارانه نیروهای اسرائیل به دقت تمام مورد مطالعه قرار داده و سیاست به اصطلاح «تلافی جویانه» اسرائیل - که بر مبنای افسانه «اسرائیل هرگز آغازگر خصومت نبوده و به آن دامن نمی زند» استوار بوده - را با عنوان خشونت و منشی برآمده از ماهیت توسعه طلبانه اسرائیل

توصیف کرده است.^{۳۹} کسانی که ما باید آنها را «دانش پژوهان سیاسی نوین» بنامیم نیز تحلیلهایی را ارائه کرده اند که در آنها اسرائیل آغازگر و صحنه گردان اصلی جنگها معرفی شده است. در واقع کارهای آنها مبین این واقعیت است که بی ثباتی و جنگ در خاورمیانه، منحصرأریشه در «رادیکالیسم عربی» یا «سخت گیری عربی» نداشته، بلکه همچنین نشأت گرفته از عملکردهای اسرائیل نیز بوده است.^{۴۰} جنبه دیگر این نوآوری پژوهشی آن بوده است که محققان جوان جسارت پیدا کردند که برای کشتن گاو بسیار مقدس - امنیت در رأس امور - اسرائیل به پا خیزند. این محققان سیاسی جدید توجیه حکومت مبنی بر اینکه ملاحظات امنیتی و دفاع ملی، به رانده شدن یهودیان آفریقای شمالی به حاشیه های اجتماعی و جغرافیایی جامعه و اعمال سیاست آپارتایدی علیه فلسطینیهای ساکن اسرائیل منجر شده را رد کردند^{۴۱} و آن را نوعی نژاد پرستی و ملی گرایی افراطی تلقی کردند. همان طوری که قبلاً یادآوری شد، بسیاری از این محققان به شیوه یکسانی به بررسی رفتار حکومت در برابر یهودیان

سفاردی و فلسطینیهای ساکن اسرائیل پرداخته اند. آنها به طور قابل ملاحظه ای از کتاب «شرق شناسی» ادوارد سعید تأثیر پذیرفته و به همین دلیل به عنوان یک شرق شناس جامعه اسرائیل را در کلیت خود مورد مطالعه و کنکاش قرار داده اند.^{۴۲} تحولی که در مطالعات اخیر شاهد آن هستیم علاقه مندی روزافزون دانش پژوهان به مطالعه و تحقیق در جهت تبیین جایگاه و منزلت فلسطینیها در اسرائیل است. البته نگارش آثار انتقادی در خصوص این موضوعات به سالها پیش باز می گردد، اما آنچه جدید است این است که هم ارزیابیهای انتقادی در مورد روابط یهود - عرب در کشور گسترش یافته و هم تعداد روزافزون دانشگاهیان فلسطینی در اسرائیل با علاقه فراوانی در پی تبیین این مسایل هستند. در گذشته، توجه به شیوه برخورد عمومی با فلسطینیها، برای دانشگاهیان فلسطینی، بهتر آن بود که به موضوعات مسئله داری چون تاریخ اخیر فلسطینیها نزدیک نشوند. (قابل توجه اینکه تعداد استادان فلسطینی در دانشگاههای اسرائیل هنوز بسیار محدود است و بیشتر از

۲۰ کادر از مجموع نهصد مورد نیست.)^{۴۲}

موج [انتقادی] اخیر برای جریان اصلی دانشگاهی اسرائیل، نسبت به «مورخین نوین» تجدید نظر طلب و پوزیتیویست، بسیار کمتر قابل پذیرش بوده است. در واقع، یافته‌های اخیر، خصوصاً (و در برخی موارد منحصراً) یافته‌های بنی موریس از سوی تعداد زیادی از مورخین مورد پذیرش قرار گرفته است. ترمینولوژی بی طرفانه‌ای که موریس به کار گرفته، از جمله اصطلاحاتی چون «جنگ ۱۹۴۸» و «اخراج»^{۴۴} به داخل گفتمان عمومی در خصوص مسایل سال ۱۹۴۸ جذب شده، اما تأکید عمده او بر روی گناه نخستین اسرائیل با استقبال کمتری مواجه شده است.^{۴۵} با این همه ورود مباحث پلورالیسم و چند فرهنگی‌گرایی به محافل دانشگاهی اسرائیل، گفت‌وگوی آکادمیک در خصوص جوهر صهیونیسم را مشروعیت بخشیده و به گسترش مباحث در ورای بخش واحد سال ۱۹۴۸ منجر شده است. تاکنون هرگونه تلاشی برای به بحث کشیدن جوهر صهیونیسم - چه در بازنگری سالهای اولیه جنبش صهیونیسم و چه در تحلیلهای نقادانه

کنونی جامعه - تقبیح شده و برچسب «مماشات روشنفکری یهودیان از خود بیزار در خدمت دشمن» خورده است. این وضعیت با شدت و حرارت خاصی در مباحث عمومی اخیر اسرائیل در مورد پسا صهیونیسم تکرار شده است.^{۴۶}

گفتنی است که مخالفت‌های نقادانه از میان راستگرایان که طرفداران محدودی در محافل آکادمیک اسرائیل دارند، برنخاسته، بلکه از میان چپ‌گرایان صهیونیست برخاسته است. اگرچه چپ‌گرایان اسرائیل با ارایه مباحث انتقادی در خصوص مسایل مربوط به سالهای ۱۹۶۷-۱۸۸۲ مخالفند، مطرح شدن چنین مباحثی در مورد سالهای پس از جنگ ۱۹۶۷ را می‌پذیرند. انتقادات پسا صهیونیستی را می‌توان در انعکاس صدای مخالفت‌های قوی نسبت به تداوم اشغال سرزمینهای متصرفه در جنگ ۱۹۶۷ شنید. در هر صورت، این اعتراض از «ضد صهیونیسم» جدا بوده و براساس تعهدی قوی به مواضع اجماعی صهیونیسم پشت‌گرم بوده است؛ تعهدی که چپ صهیونیستی را از پذیرش مواضع بنیادی فلسطینی در مورد مسایل محوری، نظیر

سرنوشت پناهندگان ۱۹۴۸ یا آینده بیت المقدس تا زمانی که ساف بر اصول استراتژیک خود پایبند باشد، باز می‌دارد. زمانی که «جنبش صلح اکنون»^{۴۷} در سال ۱۹۷۸ به وجود آمد، جهت‌گیریهای مخالف در میان چپ‌گرایان اسرائیل نهادینه شد. این جنبش ابتدا به صورت گروه فشاری برای صلح با مصر عمل کرد و سپس مخالفت با حمله اسرائیل به لبنان و کشتار فلسطینیها در اردوگاههای صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ تلاش مؤثری کرد. جنبش «صلح اکنون» که در سراسر طول دوره انتفاضه فعال بود، در طول دوره حکومت رابین [۱۹۹۲-۹۵] سکوت اختیار کرد، اما پس از روی کار آمدن نتانیاهاو،^{۴۸} حیات جدیدی را آغاز کرده است. گفتنی است که واکنش جنبش نسبت به جنگ لبنان و سپس گسترش انتفاضه هرگز از چارچوب قرائت صهیونیستی وقایع و رویدادها خارج نشد. به ویژه انتقادگرایی جنبش «صلح اکنون» فقط در جهت مخالفت با سیاستهای اسرائیل پس از سال ۱۹۶۷ بوده و خط مشی اصلی آن تأثیرگذاری بر نظام اخلاقی و روحیات مردم اسرائیل بوده است. بسیاری از دانشگاهیان

اسرائیل جذب این جنبش شدند، اما این پیوند به هیچ تغییری در نوشته‌های محققان وابسته به جریان اصلی دانشگاهی اسرائیل راجع به وضعیت گذشته و حال اسرائیل و فلسطین نینجامید. همان‌طور که تعداد خاصی از فیلم‌سازان و نمایشنامه‌نویسان استارت اولیه را در زمینه آرایه دیدگاههای پسا صهیونیستی از حیات اسرائیل زدند، فقط هم آنها بودند که توانستند ضمن حفظ دیدگاههایشان آن را توسعه داده و در این زمینه گویی سبقت را از دیگران برابند. این فرآیند فقط زمانی همانند «حزب کمونیست اسرائیل» موضعی «ضد صهیونیستی» پیدا کرد که از سوی محافل دانشگاهی پذیرفته شد و تغییرات بنیادی در طرز تفکر اسرائیلیها درباره «اعراب» و «فلسطینیها» و یا کل طرح صهیونیسم، به وقوع پیوست. فرامود فلسطینی - اسرائیلی در رسانه‌های محلی اسرائیل بهترین نمونه برای تبیین وضعیت نا مساعد «جنبش صلح» اکنون می‌باشد. مطبوعات اسرائیل به طور تناقض آمیزی در حالی که پیش‌داورها و تصورات دیرین صهیونیسم را در مورد اسرائیل و فلسطینیها حفظ می‌کنند، در

همان حال، به صورت کانالی عمل می‌کنند که از راه آن، یافته‌ها و دیدگاه‌های منتقدان قرائت‌های صهیونیستی به دست عموم می‌رسد. در واقع، مردم از طریق مطبوعات از نقادی‌های روزافزون صهیونیسم در میان گروه‌های مختلفی که رسالت فرهنگ‌سازی جامعه اسرائیل را بر دوش داشتند، آگاهی یافته‌اند، با آنکه بسیاری از این گروه‌ها از چارچوب مهیا شده به وسیله [جنبش] صلح اکنون، در خصوص نقادی محدود صهیونیسم یا فراتر نگذاشته‌اند، اما آنها به

اندازه‌همتایان رادیکال و ضد صهیونیست‌شان در درون و برون محافل آکادمیک محلی به زوال حقیقت و افسانه صهیونیسم کمک کردند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

۱. یوری رام این مطلب را در سطح وسیعی در کتاب خود توضیح داده است. مشخصات این کتاب عبارتند از:

The Changing Agenda of Israel Sociology: Theory, Ideology and Identity, New York: State University of New York Press, 1995.

۲. این حزب از بقایای تشکیلات کمونیستی فلسطین است که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۹ به وجود آمد. حزب کمونیست اسرائیل اکنون در چارچوب تشکیلات جبهه دموکراتیک صلح و مساوات (حداش) به فعالیت سیاسی می‌پردازد. تشکیلات کمونیستی اسرائیل همواره به لحاظ ایدئولوژیک دارای صبغه‌ای عربی بوده و خواهان اعاده حقوق اعراب در کنار یهودیان بوده است. (مترجم)

۳. مپام (MAPAM) در عبری علامت اختصاری «حزب کارگران اسرائیل» است که در سال ۱۹۴۸ از اتحاد دو گروه کوچک چپ‌گرای مارکسیستی تشکیل شد. این حزب از پیشگامان ایده‌های صلح با اعراب و عقب‌نشینی از مناطق اشغالی ۱۹۶۷ است که اکنون در چارچوب شکل فراگیر میریتس (Meritz) فعالیت می‌کند. (مترجم)

۴. برای مثال، اسرائیل شاهاک (Israel Shahak) و بنی بیت هالاحمی (Benny Beit-Hallahmi) به ترتیب شیمی دان و فیزیولوژیست بودند و نه تاریخدان یا جامعه‌شناس.

۵. در ادبیات صهیونیسم، یهودیان خارج از سرزمین موعود اسرائیل را که در سراسر دنیا پراکنده‌اند، یهودیان پراکنده، تبعیدی و آواره قلمداد می‌کنند و آن را با اصطلاح دیازپورا مورد اشاره قرار می‌دهند. (مترجم)

۶. کشتار یهودیان توسط نازیها را در ادبیات صهیونیسم، هولوکوست (Holocaust) گویند. (مترجم)

۷. بن گوریون (Ben Gurion) هدایتگر اصلی

جنگ سال ۱۹۴۸ و اولین نخست‌وزیر اسرائیل بود. (مترجم)

۸. برای مطالعه جزئیات این موضوع مراجعه شود به اثری از نگارنده به زبان عبری تحت عنوان «تاریخ نوین جنگ ۱۹۴۸، انتقاد گرایبی و تئوری» ص ۱۱۴-۹۵.

9. Yehosha Porath, *The Emergence of the Palestinian-Arab National Movement, 1918-1927*, London: Frank Cass, 1974, and *The Palestinian Arab National Movement, 1929-1939*, London: Frank Cass, 1977.

۱۰. برای مثال نگاه کنید به کتاب عبری یوسف نوو تحت عنوان: فلسطینیها و دولت یهود، تل آویو، مصدا ۱۹۸۵.

11. Moshe Shemesh, *The Palestinian Entity, 1959-1974: Arab Politis and the PLO*, London: Frank Cass, 1988.

۱۲. بیش از ۲۰ درصد شهروندان اسرائیل را اعراب فلسطینی تشکیل می‌دهند. برطبق آمارگیری ماه آوریل ۱۹۹۹ از مجموع جمعیت بالغ بر شش میلیون و هفتاد هزار نفری اسرائیل، یک میلیون و دو بیست و هفتاد هزار نفر را اعراب تشکیل می‌دهند. اینها از حقوق سیاسی و اجتماعی پایینی برخوردارند و پیوسته از سیاستهای آپارتایدی رژیم اسرائیل رنج می‌برند و همین مسئله موجب شده است که آنها در جست‌وجوی هویت و بهبود وضعیت خویش دست به تحریکات اعتراض آمیزی بزنند. (مترجم)

13. Ilan Pappé, *The Making of the Arab-Israeli Conflict, 1947- 1951*, New York: I.B. Tauris, 1992, pp. 102-35.

۱۴. تقریباً همه «مورخین نوین»، از این تفاهم ضمنی با عنوان «تبانی» (Collusion) یاد می‌کنند.

15. See Ilan Pappé, *Britain and the Arab-Israeli Conflict, 1948-1951*, New York: Macmillan, 1988.

جنبش شکاف به وجود آمد. گروهی با عنوان «پلنگان صهیونیست» به ایده های صهیونیسم پایبندی نشان دادند و گروهی دیگر معروف به «نیروهای انقلابی سیاه» با آن به مخالفت برخاستند. در سال ۱۹۷۶، کنگره سراسری این جنبش با شرکت همه گروههای آن ایجاد صلح و امنیت، فقرزدایی و شناسایی حق تعیین سرنوشت را از جمله برنامه های اصولی خود معرفی کرد. (مترجم)

۲۱. یهودیان مهاجر از کشورهای حوزه بالکان، آفریقای شمالی و خاورمیانه را در اسرائیل سفاردی (Sephardic) گویند. آنها که به یهودیان شرقی نیز معروف هستند لایه های پایین طبقات اجتماعی را در اسرائیل تشکیل می دادند. (مترجم)

۲۲. این رهیافت از سوی یوری رام ارائه گردیده است؛ در این خصوص نگاه کنید به:

Uri Ram, ed, *Israeli Society: Critical Perspectives*, Tel Aviv: Berot, 1993.

23. Ibid.

24. Ibid., 18-25.

25. See Sami Samooha, *Israel: Pluralism and Conflict*, Berkeley: University of California Press, 1978, and Yonathan Shapira, "The Historical origins of Israeli Democracy," in *Israeli Democracy Under Stress*, Ehud Sprinzak and Larry Diamond, eds, Boulder: Lynne Rienner, 1993.

۲۶. این رهیافت به طور خاص در منبعی به زبان عبری اثر آیتا شاپیرا تحت عنوان «دیدگاههایی در خصوص منازعه» (تل آویو، ۱۹۸۸) مشهود است.

27. See Uri Ram, "The Colonialization Perspective in Israeli Sociology," in *Journal of Historical Sociology*, No. 3 (September 1993), pp. 327-50 and Gershon Shafir, *Land Labor and the origins of the Israeli-Palestinian Conflict, 1882-1914*, Cambridge:

16. See Walid Khalidi, "Plan Dalet: Master Plan for the Conquest of Palestine," in *Middle East From*, November 1961, reproduced with a new commentary in JPS 18. No. 1 (Autumn 1988) pp. 4-20.

17. See Benny Morris, *The Birth of Palestiniene Refugee Problem*, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

برای آشنایی با مباحثی در زمینه تفاوت بین این دو روایت و اعتقاد نگارنده مبنی بر پذیرش یک طرح مهم در این زمینه نگاه کنید به:

Pappe, *The Making*, op.cit., 203-43

۱۸. متعاقب واگذاری تصمیم گیری در خصوص آینده مسئله فلسطین از سوی بریتانیا به سازمان ملل، مجمع عمومی پس از فرستادن کمیته تحقیق به فلسطین و استماع گزارشهای آن، با صدور قطعنامه شماره ۱۸۱ رأی به تقسیم فلسطین داد که به قطعنامه تقسیم معروف شد. بر طبق این قطعنامه فلسطین می بایست از قیومیت بریتانیا خارج شده و دو کشور یهودی و عربی در آن تشکیل می شد و بیت المقدس نیز تحت رژیم بین المللی ویژه ای قرار می گرفت. (مترجم)

۱۹. چنین ادعایی به طور خاص از سوی مورس و پاپ مطرح شده است.

۲۰. حاکمیت طولانی یهودیان غربی تبار در اسرائیل همراه با امتیازاتی که به نفع خود و به ضرر سایر اقوام اعمال می کردند، موجبات اعتراض و بسیج یهودیان شرقی را که عمدتاً از لایه های فقیر جامعه بودند، فراهم کرد. «جنبش پلنگان سیاه» (Black Panthers Movement) نیز در چنین شرایطی ظهور کرد. سیاهان که بیش از سایر اقوام شرقی در انزوا قرار گرفته بودند با تشکیل این جنبش در صدد کسب حقوق اجتماعی و سیاسی خویش برآمدند و این جنبش از صهیونیسم دوری جست و از سوی ضد صهیونیستها حمایت شد. در سال ۱۹۷۴ در این

Criticism, 3 (1993), pp. 39-56; and Dan Rabinowitz, "Oriental Nostalgia: The Transformation of the Palestinian into Israel Arabs," *Theory and Criticism*, 4 (1993), pp. 141-52

۳۴. سموحا این دیدگاههای خود را در اواخر دهه ۱۹۷۰ رایج کرده است. در این خصوص نگاه کنید به:

Samoooha, *Israel: Pluralism and Conflict*, op.cit.

و همچنین نگاه کنید به مقاله عبری وی که با همکاری سارا کازیر (Sara kazir) تحت عنوان «اشکنازی و سفاردی، ایجاد استقلال»، به نگارش درآورده و در نشریه Le-Mehkor Mohbarot Ve-Bikored در سال ۱۹۷۸ به چاپ رسیده است.

۳۵. یاری از «جامعه‌شناسان نوین» که به تبیین این مسئله پرداخته‌اند متأثر از یوری رام بوده و در پی اشاعه افکار او برآمده‌اند.

36. See Ram, *Changing Agenda*, op.cit.

37. Tom Segev, *The Seventh Million*, New York: Hill and Wang, 1989; and Idit Zartal, *From Catastrophe to Power*, Tel Aviv: Keter, 1996.

38. See Uri Ben-Eliezer; *The Emergence of Israeli Militarism, 1936-1956*, Tel Aviv: Chrikover, 1995,

39. Beny Morris, *Israel's Border Wars: Arab Infiltration, Israeli Retaliation, and the Countdown to the Suez War*, Oxford: Clarendon, 1993.

۴۰. برای نمونه آثاری که در برگزیده چنین واقعیاتی هستند عبارتند از:

Ben Eliezer, *Emergence*, op.cit; Shulamit Carmi and Henry Rosenfeld", *The Emergence of Nationalistic*

Cambridge University Press, 1989.

28. Baruch Kimmmerling, *Zionism and Territory: The Socio-Territorial Dimensions of Zionist Politics*, Berkeley: University of California Press, 1983, and Shafir, Land.

۲۹. رجوع شود به مصاحبه موشه لیساک با نشریه داور (Davar) ۱۸ مارس ۱۹۹۴ و مصاحبه یعقوب کاستن با روزنامه هآرتز (Haaretz) ۱۸ نوامبر ۱۹۹۴

۳۰. یهودیان مهاجر از کشورهای اروپای شرقی، مرکزی و شمالی را در اسرائیل اشکنازی (Ashkenazi) گویند که به یهودیان غربی نیز معروف هستند. (مترجم)

31. See Tamar Katriel, "Remaking Place: Cultural Production in an Israeli Pioneer Settlement Museum," *History and Memory*, 5, No.2, Fall-Winter 1993, pp. 104-35

۳۲. ادوارد سعید (Edward Said) استاد دانشگاه کلمبیا و عضو سابق شورای فلسطین است. او در سال ۱۹۳۵ متولد شد و در کالج ویکتوریا، دانشگاه پرینستون و دانشگاه هاروارد تحصیل کرد و پس از اخذ درجه دکتری در رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های مختلف انگلیسی و آمریکا به تدریس پرداخت. وی کتابها و مقالات متعددی در موضوعات روش‌شناسی، ادبیات و علوم انسانی و مسایل سیاسی، خصوصاً در مورد مسئله فلسطین به رشته تحریر درآورده است. معروفترین کتاب سعید «شرق‌شناسی» است.

۳۳. در خصوص شرق‌شناسی اسرائیلی نگاه کنید به:

Azmi Beshara, "Minority in Israel," *Theory and Criticism*, 3 (1993), pp. 7-21; Gil Eyal, "Between East and West; The Discourse on the Arab Village in Israel," *Theory and*

۴۷. «جنبش صلح اکنون» (Peace Now Movement) که در عبوری به آن Shalom Akhshav می‌گویند یک جنبش فرا پارلمانی است که به دنبال دیدار تاریخی سادات از بیت المقدس، به منظور اعمال فشار به حکومت بگین برای صلح با مصر به وجود آمد. این جنبش، خواهان بازگشت اسراییل به مرزهای قبل از ژوئن ۱۹۶۷ بوده، معتقد است که اشغال سرزمینهای اعراب از لحاظ اخلاقی و اجتماعی برای اسراییل زیان آور است؛ با این استدلال که آن را از اعمال وظیفه اصلی اش مبنی بر ایجاد جامعه عادلانه‌ای که در خدمت همه شهروندانش (اعم از یهود و عرب) باشد، باز می‌دارد. صلح، مقدم بر زمین است و برای رسیدن به صلح پایدار باید از زمین صرف نظر کرد. مخالفت با کاربرد زور جهت حل قضیه فلسطین مخالفت با شهرک سازی، به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت فلسطینیها و تقبیح نژاد پرستی از دیگر سیاستهای اصولی جنبش صلح اکنون است. (مترجم)

۴۸. بنیامین نتانیاهو (Benyamin Netanyahu)، رهبر حزب راستگرای لیکود، در سال ۱۹۹۶ در انتخابات نخست‌وزیری به پیروزی رسید و در طول دوره حکومت خویش سیاستهای تندروانه‌ای چون تداوم شهرک سازی و تعلق اجرای قرارداد های اسلو را در پیش گرفت. این سیاستها، که با خط مشیهای اصولی صلح اکنون در تعارض بود، آن را وا داشت تا سکوت خود را که ناشی از اقدامات حکومت رایین- رهبر حزب کارگر که در سال ۱۹۹۵ ترور شد- و در جهت پیشبرد روند صلح بود، بشکند و فعالیتهای خود را برای فشار به حکومت نتانیاهو به منظور تحرك بخشیدن به روند صلح گسترش دهد. (مترجم)

"Militarism in Israel," *International Journal of Politics, Culture and Society* 3, No. 1 (1989), pp. 5-49; Avishai Erlich, *Israel: Conflict, War and Social Change, in the Sociology of War and Peace*, Colin Creighton and Martin Shaw, eds, London: Macmillan, 1987, pp. 121-43; and Baruch Kimmerling, "Patterns of Militarism in Israel," *Archieve European Sociologie* 34 (1993), pp. 196-223.

41. Yagil Levy, "A Militaristic Policy, Interethnic Relationship and Domestic Expansion of the State: Israel 1948-1956," *Theory and Criticism*, 8 (1996) pp. 203-24.

42. Ella Shohat, *Israeli Cinema: East/West and the Politics of Representation*, Texas: University of Texas Press, 1989.

۴۳. از این میان برجسته ترین آنها عبارتند از: عزمی بشاره، عزیز فیصل، اسد غنیم، مجید الحاجی، ندیم روحنا، خلیل ریناوی و احمد سعید

44. See "A Symposium on Post - Zionism," *Haaretz*, 15 October.

۴۵. در ترمینولوژی صهیونیستی به جای جنگ ۱۹۴۸، از اصطلاحاتی چون «جنگ استقلال طلبانه»، «جنگ آزادیبخش» و «نبرد مقدس» و به جای «اخراج» از مفاهیمی چون «فرار» اعراب از اسراییل استفاده می‌شود. (مترجم)

۴۶. بر طبق یک برآورد در بحث عمومی که در دانشگاه تل آویو در جولای ۱۹۹۴ برگزار شده بود بیش از ۷۰۰ نفر شرکت کردند. نگاه کنید به تفهیم اتهامات شلومواهارونسون در:

"The New Historians and the Challenge of the Holocaust," *Haaretz* 24 June 1994.